

ترامپ، فراتر از تقسیم‌بندی دمکرات/ جمهوری‌خواه و حتی چپ و راست، سیاستمداری نامتعارف است که در هیچ‌یک از الگوهای پیش‌بین نمی‌گنجد. پیروزی نخست‌او در ۲۰۱۶ نه‌فقط رق‌بای دموکراتش و رسانه‌ها و ناظران سیاسی را شگفت‌زده کرد؛ بلکه نظر به‌پردازتسی چون نای را هم به بازنگری و بازخوانی ایده‌های‌شان واداشت. شاید تجربه چهار سال نخست ترامپ بود که نای را واداشت تا در آخرین کتابش (که در ابتدای ریاست‌جمهوری جو بایدن منتشر شد)، بپرسد: «آیا اخلاق مهم است؟». گویی، سیاست‌ورزی بی‌پروا و بی‌مهار ترامپ اول، نای را به چنین پرسش‌سی رسانده بود. تا جایی که پس از یک عمر سخن گفتن از اهمیت قدرت نرم و ضرورت اعتماد و ارزش‌های اخلاقی و جهان‌شمول در روابط بین‌الملل، از خود اما با صدایی به بلندی عنوان یک کتاب بپرسد: «آیا اخلاق مهم است؟». در آن کتاب نیز که کارنامه همه روسای‌جمهور پس از جنگ جهانی دوم را از منظر اخلاق سیاسی بررسی می‌کند، ترامپ را در پایین‌ترین رتبه‌ها جای می‌دهد. البته، برای ترامپ چنین قضاوت‌ها و روایت‌هایی مهم نیست. حتی شاید بتوان گفت، برای او نوعی کردیت (اعتبار) است که منتقدانی چون نای، او را مخالف یا فراتر از استانداردها و ارزش‌های کلاسیک بدانند و رفتارها و گفتارهای او را از دایره تابید، بیرون برانند. نکته‌ای که نای در واپسین نوشته خود آورده است؛ اما نشان می‌دهد او نیز بی‌توجهی و حتی تقابل ترامپ با ایده‌هایی چون «قدرت نرم» را مفروض و معلوم انگاشته است و به هشدار دادن درباره پیامدهای این مسیر اکتفا کرده است. کمتر از دو هفته پس از انتشار آخرین یادداشت نای، نشانه‌های آشکاری از فروپزختن قدرت نرم آمریکا به چشم می‌آید. سفر چارلز سوم، پادشاه بریتانیا، به دعوت نخست‌وزیر جدید کانادا به این کشور و افتتاح پارلمان آن که اقدامی کم‌سابقه برای مقام سلطنت و بی‌سابقه برای مقام پادشاه بوده است (ملکه سابق بریتانیا دو بار در افتتاح پارلمان کانادا حاضر شده بود)، یکی از این نشانه‌هاست. نشانه‌ای از نارضایتی نزدیک‌ترین متحد آمریکا از گفتارها، رفتارها و سیاست‌های یکجانبه ترامپ که یکی از شاهکارهای آن، معرفی کانادا به‌عنوان ایالت پنجاه‌ویکم آمریکاست. البته، در صحنه عمل سیاسی اقداماتی چون سفر پادشاه بریتانیا برای افتتاح پارلمان کانادا بعید است تأثیری بیش از پیامی نمادین (و به تعبیر بی‌بی‌سی: «پیام رمزی») با خود داشته باشد. همچنان‌که ادعای ترامپ درباره کانادا (و حتی در سطح پایین‌تر درباره گرینلند و پاناما) بعید است عملاً تأثیری بیش از مواجهه و مناقشه‌ای نمادین در سطح بین‌الملل به‌همراه داشته باشد. اما همین پیام‌ها و مواجهه‌های نمادین، از منظر تحلیلی‌گرانی چون نای در درازمدت تأثیر‌گذار است و بخشی از سرمایه اجتماعی-اخلاقی آمریکا را که دهه‌هاست مدعی پیشبرد و پاسداری ارزش‌های بنیادین در سطح جهانی است، می‌زداید. فرسایش سرمایه، اینک به جایی رسیده که نه‌فقط شکافی میان آمریکا، اروپا و کشورهای هوبت‌طلبی چون فرانسه و آلمان را شاهدیم که حتی، بریتانیا به‌عنوان مهم‌ترین متحد آمریکا در جهان غرب که با برگزیت حتی از اتحادیه اروپا جدایی گزید، نیز خود را در شرایطی می‌بیند که ناگزیر از نوعی مزبزدنی و ابراز هویت در قبال آمریکای ترامپ است. البته، در نگاه ترامپ کلیت اروپا همچون قدرتی قدیمی و بزرگ‌خاندانی فرسوده و از کارافتاده می‌ماند که جز هزینه‌تراشی برای امنیت و نگهداری، چیزی برای آمریکا به‌همراه ندارد. ترامپ ترجیح می‌دهد وقت و سرمایه خود را درگیر زور آزمایی با قدرت‌های نوظهوری چون چین و هند یا به‌راه آوردن روسیه و حتی ایران و کره‌شمالی کند تا آنکه اتحاد و رفاهت‌های قدیمی و هویتی را بخواهد زنده نگاه دارد. اتحادهایی که شاید نه‌فقط از منظر ترامپیستی که از دیدگاه‌های مستقل و انتقادی دیگر نیز، داستان‌هایی پایان‌یافته و میراث‌هایی بازمانده از دوران جنگ سرد باشد. کتاب داستان‌ها وقتی به آخر می‌رسند، لاجرم بسته می‌شوند و میراث‌ها وقتی تمام می‌شوند، دیگر از تباطات فامیلی چندان معنا و مفهوم ندارد. ترامپ خود را آغازی بر این پایان می‌یابد. و البته، رویای بازسازی دوباره شکوه آمریکا را هر روز تصویر می‌کند. معلوم نیست رویای او تا چه‌حد متناسب با واقعیت امروز جهان باشد. امپراتوری آمریکا برای قدرت اول جهان ماندن، کاری سخت پیش‌رو دارد. همچنان که بریتانیا در مقام امپراتوری قدیم، در نیمه‌راه این کار سخت ماند. اما شاید از منظری عملگراییانه و فارغ از نظریه‌پردازی‌هایی از جنس نای، لازم باشد ترامپ و همفکران او کمی به عقب بازگردند و چگونگی افول بریتانیا را بازخوانند. افولی که دست‌کم بخشی از آن، ناشی از زیاده‌خواهی‌ها، اراده‌گرایی‌ها و یکجانبه‌گرایی‌های پس از دو جنگ جهانی (به‌ویژه جنگ جهانی اول) بود و چنان سرمایه بریتانیا را نزد دیگر کشورهای جهان فرسود که در چشم‌برهم‌زدنی دیگر چندان نام و نشانی از امپراتوری نبود. همان امپراتوری که زمانی خورشید در آن غروب نمی‌کرد و امروز، حداکثر می‌تواند برای ابراز موجودیت خویش، به سفری نمادین دست بزند. ترامپ تاجر لابد می‌داند که بارها اقبال‌هایی با خروارها کالا، نابود شده‌اند؛ به این خاطر که موش‌ها را جدی نگرفته‌اند. انبار و سرمایه اعتماد و اعتبار بین‌المللی نیز چنین است. ناگهان خواجه چشم می‌گشاید و می‌بیند ورشکسته‌است...



یاسمن طاهریان

خبرنگار گروه بین‌الملل

اخیراً گمانه‌زنی‌های بسیاری در رسانه‌های اسرائیلی مبنی بر اینکه شکافی میان ترامپ و نتانیاهو فراتر از آن میان آمریکا و اسرائیل ایجاد شده، گزارش شده است. در شرایطی که گزارش‌ها به‌تقل از مقامات آمریکایی نشان می‌دهند که اسرائیل برای حمله‌به‌تاسیسات هسته‌ای ایران اصرار دارد، آکسیوس گزارش داده که در تماس تلفنی پنجشنبه گذشته پس از تیراندازی در واشنگتن که منجر به کشته شدن دونفر از کارکنان سفارت اسرائیل شد، ترامپ به نتانیاهو هشدار داد که از هر گونه اقدامی که منجر به اخلال مذاکرات با ایران شود، خودداری کند. حتی کریستی نوم، وزیر امنیت داخلی آمریکا روز یکشنبه به اورشلیم رفت تا در دیدار با نتانیاهو پیام «بسیار صریح» ترامپ را برساند.

خیلی‌ها می‌گویند که رابطه ترامپ که خود را نزدیک‌ترین دوست اسرائیل می‌داند با نتانیاهو خدشه‌دار شده است. ترامپ خود را رئیس‌جمهوری می‌داند که بیشترین حمایت از اسرائیل را در تاریخ آمریکا داشته است اما برخی به اولین سفر خارجی ترامپ به خاورمیانه اشاره می‌کنند که به عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی سفر کرد اما راهی اسرائیل نشد. در عین حال، مذاکرات آمریکا با سرسخت‌ترین مخالفان منطقه‌ای اسرائیل نظیر ایران و حوثی‌های یمن، بدون دخالت اسرائیل – که همیشه خود را در مرکز چنین مسائلی می‌داند – انجام می‌شود. اما باید این نکته را در نظر داشت؛ زمانی که صحبت از فشار آمریکا بر اسرائیل می‌شود لزوماً به‌معنای وخامت روابط یا خصوصت آنها با یکدیگر نیست، بلکه به این معنی است که آمریکا از قدرت خود استفاده می‌کند تا اسرائیل را از انجام بر خی اقدامات که خلاف منافع آمریکا است، بازدارد. ترامپ با وجود اختلافات خود با نتانیاهو، همچنان به حمایت از اسرائیل در جنگ غزه ادامه می‌دهد و به‌جای محکومیت کشتار غیرنظامیان فلسطینی در باریکه غزه، به سرکوب انتقادات از اسرائیل در داخل آمریکا و مقابله با دانشگاه‌های برتر از جمله هاروارد به‌بهانه مبارزه با یهودستیزی روی آورده است.

ممکن است خیلی‌ها فکر کنند وقتی واشنگتن بر اسرائیل فشار می‌آورد، تل آویو در نهایت تسلیم خواسته‌های آمریکا شود. اما با این حال، مطالعه دقیق‌تر سوابق تاریخی و اسنادی که از طبقه‌بندی محرمانه خارج شده‌اند حاکی از داینامیک پیچیده‌تر روابط بین این دو متحد است.

برای اثبات این موضوع می‌توان به چهار بحران بزرگ در «روابط ویژه آمریکا و اسرائیل» اشاره کرد: کنفرانس لوزان در سال ۱۹۴۹، بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶، جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱.

اسامه خلیل یکی از مدیران شبکه، اندیشکده مستقل و فراملیتی فلسطینی، در گزارشی نشان می‌دهد در حالی که اسرائیل در مواردی به‌طور علنی به خواسته‌های آمریک‌تن داده، در پشت‌پرده امتیازات و توافقی‌هایی دریافت کرده که پاداشی برای ناسازگاری هایش بوده و موقعیت اسرائیل را در مذاکرات به‌یهای نقض حقوق فلسطینی‌ها بهبود بخشیده است. خلیل استدلال می‌کند که فشارهای آمریکا در مقایسه با گزینه‌های سیاسی در دسترس دولت‌های مختلف، بسیار ناچیز بوده است.

الگوی فشار آمریکا و اهدای امتیازات در پشت‌پرده به همان اوایل تشکیل دولت اسرائیل برمی‌گردد. در آوریل ۱۹۴۹ کنفرانس لوزان تشکیل شد تا قراردادهای آتش‌بس جداگانه‌ای که بین اسرائیل و مصر، لبنان، سوریه و ماوراءالن که پس از جنگ ۱۹۴۸ فلسطین امضا شد، به صلح نهایی تبدیل شوند. از جمله موضوعات مهم برای مذاکره، سرنوشته ۷۵۰هزار پناهجوی فلسطینی بود که توسط نظامیان صهیونیست در طول جنگ یا بیرون رانده شدند یا فرار کردند. بر اساس قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل، واشنگتن از بازگرداندن تعداد قابل توجهی از پناهجویان فلسطینی به خانه‌هایشان حمایت کرد اما اسرائیل تمایلی به این کار نداشت.

ناسازگاری اسرائیل منجر به تبادل نامه‌های شدیدالحنی بین ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا و دیوید بن گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل شد. ترومن از اینکه مقامات اسرائیلی به نمایندگان آمریکایی اطلاع داده بودند که می‌خواهند «از طریق ابزارهای موجود در آمریکا» موضع دولت را تغییر دهند، برانگیخته شد. وزارت خارجه آمریکا در یادداشتی برای فشار بر اسرائیل چهار توصیه از جمله ممانعت از پرداخت باقیمانده وام ۱۰۰ میلیون دلاری صادرات-واردات، حذف معافیت از مالیات که گروه‌های یهودی مستقر در آمریکا برای جمع‌آوری بودجه برای اسرائیل از آن برخوردار بودند، رد درخواست اسرائیلی‌ها برای دریافت کمک‌های فنی و کارشناسانه و عدم حمایت از اسرائیل در سازمان‌های بین‌المللی را ارائه داد. از بین این گزینه‌ها دولت ترومن پرداخت وام را به تأخیر انداخت اما مسدود نکرد. این اقدام در هر صورت خشم اسرائیلی‌ها را در پی داشت. سفیر وقت اسرائیل در آمریکا در مراسم‌ناهار در واشنگتن به نمایندگان آمریکایی اطلاع داد که چنین اقدامی به‌معانی «اجبار» است که موفقیت‌آمیز نخواهد بود. در نهایت ۲/۳ میلیون دلار از ۴۹ میلیون دلار به اسرائیل پرداخت شد؛ تلاشی آماتوری در فشار بر اسرائیل در دولت ترومن که در عین حال نشان‌دهنده الگوی رفتاری آمریکا در قبال اسرائیل است؛ با اینکه دولت ترومن و جانشینان او دامنه‌ای از گزینه‌های سیاسی را در اختیار داشتند اما اراده سیاسی لازم برای به‌کارگیری موثر و مداوم آنها وجود نداشت.

وعده جوبایدن، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، مبنی بر «ایستادن در کنار اسرائیل» ادامه رابطه ویژه‌ای بود که به سال ۱۹۴۸ برمی‌گردد؛ زمانی که هری ترومن اولین رهبر جهانی بود که لحظاتی



شاید مهم‌ترین درسی که بتوان از بحران‌های اسرائیل و آمریکا یاد گرفت این است که باید میان تصور فشار واشنگتن و واقعیت تفاوت قائل شد. در هر کدام از موارد تاریخی، هم آمریکا و هم اسرائیل تمایل داشتند که در

فشارهای سیاسی وارد شده اغراق کنند. مخاطبان واشنگتن معمولاً کشورهای عربی بودند که به آمریکا به‌عنوان تنها قدرتی نگاه می‌کردند که می‌تواند امتیازاتی را از اسرائیل بگیرد

پس از تشکیل اسرائیل، آن را به رسمیت شناخت.

حالا یک کیبوتص (مزرعه اشتراکی) بنام ترومن در اسرائیل وجود دارد و آمریکا سالانه میلیاردها دلار کمک‌های نظامی خود را به اسرائیل ارسال می‌کند. اسرائیل نقش بزرگی در سیاست آمریکا دارد که دلیل آن فقط به این محدود نیست که رؤسای جمهوری اخیر نقش صلح‌ساز را بین اسرائیل و فلسطین بازی می‌کنند و تلاش‌هایشان در جهت رسیدن به راه‌حل دوکشوری است.

در شرایطی که ممکن است کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس همانند اسرائیلی‌ها از گسترش نفوذ ایران در منطقه نگرانی داشته باشند اما اولویت‌های آنها متفاوت است. بسیاری از کارشناسان معتقدند نتانیاهو از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای واهمه دارد و به‌دنبال حفظ دولت خود و تغییر رژیم در ایران است اما نگرانی‌های کشورهای عربی از قابلیت‌های متعارف و سیاسی ایران است و حمله به ایران را عامل بی‌ثباتی شدید در منطقه می‌دانند.

چند روز پیش شبکه خبری سی‌ان‌ان به‌تقل از مقامات اطلاعاتی فاش کرد که اسرائیل برای حمله به تاسیسات هسته‌ای ایران آماده می‌شود؛ حتی در زمانی که دولت ترامپ به‌دنبال راه‌حل دیپلماتیک از طریق رسیدن به یک توافق هسته‌ای است. به‌گفته مقامات آمریکایی حمله به ایران شکاف گستاخانه‌ای را با دونالد ترامپ ایجاد خواهد کرد که می‌تواند منجر به درگیری منطقه‌ای گسترده‌تر در خاورمیانه شود. جنگی که آمریکا از زمان آغاز جنگ غزه و بالاگرفتن تنش‌ها در اوایل سال ۲۰۲۳ تلاش کرده از آن اجتناب کند.

مقامات آمریکایی می‌گویند که مخالفت عمیقی در دولت آمریکا با عملکرد نهایی احتمالی اسرائیل وجود دارد. به گفته یکی از منابع نزدیک به مقامات اطلاعاتی آمریکا در باره این موضوع «احتمال حمله اسرائیل به تاسیسات هسته‌ای ایران در ماه‌های اخیر به‌شدت بیشتر شده و چشم‌انداز توافق ایران و آمریکا با ترامپ به‌عنوان مذاکره‌کننده در شرایطی که نتواند تمام اورانیوم ایران را حذف کند احتمال حمله را بیشتر خواهد کرد.»

الیوت آبرام، کارشناس ارشد مطالعات خاورمیانه در اندیشکده ششورای روابط خارجی در واشنگتن که از سال ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۱ نماینده ویژه دولت آمریکا برای ایران بود، به فرانس ۲۴ می‌گوید که مذاکرات ایران و آمریکا «نباید غافلگیرکننده باشند»: «ترامپ نمی‌خواهد وارد جنگ با ایران شود.» نتوکان‌ها و متحدانشان در واشنگتن و اسرائیل در خواست‌های غیرواقعی برای محدود کردن برنامه هسته‌ای ایران دارند. کمپین ضدتوافق ایران هفته گذشته وارد مر حله دیگری شد؛ زمانی که جمهوری خواهان کنگره آمریکا نامه‌ای به کاخ سفید نوشتند و از ترامپ خواستند تا از هرگونه توافقی که شامل حذف کامل برنامه هسته‌ای ایران نباشد، امتناع کند.

اندرو دی، دبیر ارشد مجله «محافظه‌کار آمریکایی» به اندیشکده ریسپانسبیل استیت‌کرافت می‌گوید: «تمام سناتورهای جمهوری خواه به‌جز رند پال نامه‌ای به رئیس‌جمهور ترامپ نوشتند و دولت را تشویق کردند تا به ظرفیت غنی‌سازی ایران پایان دهد.» «دی» در ادامه می‌گوید: «آنها می‌دانند که درخواست‌شان برای ایران غیرقابل قبول است و به‌وضوح امیدوارند که تلاش‌های دیپلماتیک ترامپ را از بین ببرند.» بن آرمبراستر در ریسپانسبیل استیت‌کرافت می‌نویسد که خبر خوب برای ترامپ و آنهایی که فرصتی را برای

متحد در

اخبار هفته‌های اخیر از بروز برخی اختلافات

اجتناب از جنگ با ایران می‌بینند، این است که این ائتلاف ضدتوافق با ایران هیچ طرفداری خارج از واشنگتن و اسرائیل ندارد و ترامپ تقریباً هیچ هزینه سیاسی بابت نادیده گرفتن آنها پرداخت نمی‌کند. طبق نظرسنجی اخیر دانشگاه مرلند اکثریت بزرگی از آمریکایی‌ها یعنی ۶۹درصد موافق «معاهده‌ای مذاکره‌شده برای محدود کردن برنامه هسته‌ای ایران برای اهداف صلح آمیز با نظارت سختگیرانه» در مقابل اقدام نظامی اند. اما شاید مهم‌تر از آن برای بخت سیاسی ترامپ این است که ۶۴درصد از آنهایی که در این نظرسنجی شرکت کرده‌اند جمهوری خواه بودند. بنابراین ترامپ همچنان حمایت‌بالایی از جمهوری خواهان را دارد.

استیو بنن که مشاور ارشد ترامپ در دولت اولش بود و در حلقه نزدیک به رئیس‌جمهور آمریکا و حامیانش نفوذ دارد نیز درباره نتیجه این نظرسنجی می‌گوید: «بهش می‌گن علق سلیم.» مار جری تیلور گرین، نماینده جمهوری خواه از ایالت جورجیا که در پایگاه حامیان ترامپ فرد بانفوذی است نیز با جنگ علیه ایران مخالف است. او می‌گوید: «هیچ شکافی میان پایگاه (جمهوری خواهان) و رئیس‌جمهور ترامپ وجود ندارد. شکاف بین کنگره و تشکیلات جمهوری خواهانی است که برنامه رئیس‌جمهور را دست‌کم می‌گیرند.»

تاکر کارلسون، شخصیت محافظه‌کار رسانه‌ای که همانند استیو بنن روابط نزدیک با جهان ترامپ و نفوذی در پایگاه رئیس‌جمهور دارد، از نتوکان‌ها و لابی‌های اسرائیل که تلاش می‌کنند دیپلماسی با ایران را تخریب کنند تا به سمت جنگ پیش بروند، انتقاد می‌کند. او می‌گوید: «هزاران آمریکایی می‌میرند. ما در این جنگ می‌بازیم.

